



فریبرز رییس دانا

## شبح سرگردان باز می‌گردد؟!!

در سخنانی که ژیرینوفسکی برای اعلام مبارزه‌ی انتخاباتی علیه یلتسین که قرار است در ۱۶ ژوئن امسال برگزار شود ایراد کرد خطاب به وی گفت: «ای نیکلایو بیچ کار جنگ را در قفقاز یکسره کن، اگر پایگاه شورشیان (و منظورش این‌جا مردم چچن بود) را با بمب‌های ناپالم به آتش نکشی، آن وقت در انتخابات ۱۶ ژوئن می‌بازی و بعد نوبت من است که همه‌ی این کارها را اول ژوبیه (یعنی همان‌روز آغاز کار ریاست جمهوری) انجام بدهم.» دیدگاه آمریکا و اسرائیل، و راست‌گرایان افراطی روسیه به اضافه‌ی گروه‌های مافیایی حاکم بر سرنوشت اقتصاد همه‌ی کشورهای نواستقلال بعد از فروپاشی، آن است که شورشیان چچن عناصری نامطلوب‌اند، زیرا آن‌ها آمادگی گسترش دادن کار خود و کشاندن جنگ گریزگرایانه از حکومت مستبد و نالایق و ناموفق حاکم، به داغستان و نقاط دیگر قفقاز شمالی و حتا ماورای قفقاز را دارند. رزمندگان یا شورشیان چچن (هر نامی روی آن می‌گذاریم) بر بنیاد اعتقادات اسلامی رادیکال یا بنیادگرا می‌جنگند، اما نشانه‌های بازگشت بخشی از کل ناراضیان چچنی یا غیرچچنی به جنبش سوسیالیست رادیکال در تمامی منطقه و غرب خزر از چشم مسلح مأموران سیا و کا.گ.ب مخفی نمانده است. به نظر می‌رسد ژیرینوفسکی همان نقش خطرناک‌ترین را بازی می‌کند تا مردم متعایل به چپ به یک افمی واقعی رضایت دهند: یلتسین. همان‌که اکنون مدعی است مسئله‌ی قلب و اعتیاد به الکل و فشار خون و فشارهای ویژه‌ی آمریکا را حل کرده و از بیمارستان - یا آسایشگاه - بعد از دو ماه با نیرو و سلامت به سرکار بازگشته، آماده‌ی کارزار شده است.

مجله‌ی تایم<sup>(۱)</sup> هم از او چون مرد ترانمند

غضبناکی نسام می‌برد که خیره به چشمان ژنرال‌هایش (از گراچف وزیر دفاع گرفته، تا وزیر کشور و فرمانده‌ی کل مرزبانی و رئیس امور امنیت) می‌نگرد، بر میز می‌کوبد و از ایشان نتایج مربوط به پایان توفیق‌آمیز جنگ و حل رسوایی گروگان‌گیری بیرون از چچن به وسیله‌ی رزمندگان چچنی را می‌خواهد. در همان حال مجله‌ی تایم اشاره می‌کند که آن موقع ژنرال‌ها از هیبت یلتسین خجالت کشیده، سرشان را پایین انداخته بودند.

مشهور است که ژیرینوفسکی اساساً یک یهودی است و از سوی پیچیده‌ترین دستگاه امنیتی اسرائیل مأموریت دارد راست‌گرایی افراطی را چونان خون در رگ‌های بخشی از ملت بدواند. ولو آن که موضوع به بروز احساسات ضدیهود منجر شود. به هرحال یلتسین فقط در برابر او نیست که بساید سجنکد و خود را مرد تعادل و قدرت و اصلاحات و امید رسیدن به زندگی آمریکایی نشان بدهد.

جریان راست و جریان‌های جهانی نگران آن، فقط از جناح ماورای خشونت به آرایش نیرو نپرداخته‌اند. آنان چشم به راه مرد ملایم و نامسئولیت نسبتاً محبوب دیگری نیز به صحنه‌ی مبارزه‌ی انتخاباتی‌اند. او یک ژنرال بازنشسته‌ی ارتش و دارای محبوبیت و وجهه‌ی قهرمانی است. نام او الکساندر لید و در جستجوی بازگرداندن عظمت از دست رفته‌ی روسیه است و قرار است به مردمانی که از فساد و تقلب آشکار دستگاه یلتسینی و هسته‌های سرمایه‌داری بوروکراتیک ناراضی شده و به تنگ آمده‌اند، پاسخ مساعد گوید. تا به حال کسی نشانه‌ای از این‌که این شخصیت منفرد وفاداری جدی چندانی به سوسیالیزم نشان بدهد ندیده است. اما سوسیالیست‌های ملایم او را از

خود می‌دانند و سوسیالیست‌های تندتر نیز چندان بسا او سرعناد ندارند. اما کارکرد ضعیف او در انتخابات «جوامع روسی» او را مردی برای عبور از پیچ و خم‌های رسیدن به قدرت نشان نمی‌دهد. او چون یلتسین نیست و حمایت لازم را از منابع مالی داخلی و خارجی ندارد.

یلتسین درس مهمی از این دو کاندیدای ملی‌گرا و از جریان چپ گرفته است. همه‌ی آن‌ها بر یک امر متفق‌القولند: وزیر خارجه‌ی سابق دستگاه یلتسین هیچ چیز جز یک «آقای بله قربان‌گو» نیست. منظور ایشان آن است که آندره‌ی کوزیروف وزیر خارجه‌ی سابق در مقابل رقبای اروپایی و ایالات متحده همیشه تسلیم بوده است. بررسی‌های عمومی درباره‌ی نحوه‌ی برخورد به مسایل اقتصادی و روابط بین‌المللی نشان نمی‌دهد که راست‌هایی چون ژیرینوفسکی از حزب لیبرال دمکرات و یا چرنومیردین از حزب خانه‌ی ما روسیه و یا یابلوگو از حزب لیبرال هیچ‌کدامشان، می‌خواهند یا می‌توانند در صحنه‌ی بین‌المللی به تشکیل یک ساختار گسسته از جهان کاپیتالیستی دست بزنند. گیریم ممکن است وزیران خارجه و یا ژست دیپلماتیک آن‌ها با یکدیگر تفاوت داشته باشند. این که امید موفقیت برای کسب قدرت و استفاده از آن در راه هدف‌های اعلام شده - مانند اعلام الحاق اجباری جمهوری‌ها به وسیله‌ی حزب ژیرینوفسکی - تا چه حد تحقق‌پذیر است، به بحث دیگری احتیاج دارد. به هرحال جریان اصلاح‌طلب به رهبری یلتسین، گیج و گیج‌سر از ارباب‌ی یک استراتژی مشخص در زمینه‌ی اقتصاد و سیاست خارجی و وحدت ملی، غرقه در فساد و ناکارآمدی اداری، رودررو بسا مشکلات حاد اقتصادی، آسیب‌های اجتماعی و جرم و جنایت، در لحظات

آخر ناگزیر شده است امتیازهایی بدهد تا بتواند در انتخاباتی که خودش می‌گوید نه برای «قدرت» بلکه برای «خاطر روسیه» در آن شرکت می‌جوید، برنده شود. او یوگنی پریماکف را به جای کوزیرف در پست وزارت خارجه نشانند، در حالی که این کار آنکارا ناراضی‌بخش غرب را به همراه داشت. بلتسین یاد گرفته است که اگر هم از این ناراضی‌ها می‌ترسد، دیگر رنگ و رویش را نپازد. غرب با تنها گذاشتن او، آبروی این کمونیست - دیکتاتور و پرورکر سابق و کاپیتالیست فعلی را پناک برده است. اما پریماکف، ظاهراً شخصی است اگرچه، مانند بلتسین باقی‌مانده از دوران بوروکراسی گذشته، ولی هنوز تا حدی وفادار به آرمان سابق و

### ● حزب کمونیست بدون ائتلاف نمی‌تواند به قدرت برسد، بدون قدرت نمی‌تواند پیش‌تاز بماند و بدون ماندن در صف اول، در واقع زنده نمی‌ماند. نکته‌ی تعارض آمیز هم در همین جاست: اگر حزب به آن ائتلاف و سوسه‌انگیز (با ملی‌گرایان راست افراطی) دست بزند از حیث سیاسی می‌میرد.

روسیه، نگران و ناراحت از غرب. او تا این اواخر هم در سرویس اطلاعات خارجی کار کرده و طرف‌ها را خوب می‌شناخت. بلتسین شاید برای نشان دادن حسن‌نیت نهانی خود به غرب و شاید هم از ترس بالا گرفتن قدرت سوسیالیست‌ها - کمونیست‌ها - به هر حال پریماکف را نه با قدرت لازم بلکه برعکس با بیشترین احتیاط ممکن بر مسند وزارت خارجه نشانند و دور و بر او را پرکرد از یک شورای تصمیم‌گیری.

نتایج انتخابات ۱۷ دسامبر ۱۹۹۵، برای غرب، بلتسین و جریان‌های راست سخت نومیدکننده و حتماً ضربه‌ای بود: حزب کمونیست به رهبری گنادی زوگائف توانست ۲۲ درصد آرا را به دست آورد و به بالاترین موفقیت برسد و آرای خود را به دو برابر حزب بعدی، یعنی حزب لیبرال دمکرات ژیرینوفسکی برساند. نظرهای کارشناسی وارد به امور روسیه و جمهوری‌های تازه استقلال یافته برآیند که بخش اعظم شرکت ناکرده‌ها در انتخابات، دارندگان تمایلات چپ هستند. آن‌ها ممکن است با روند پیروزی‌های یک به یک، تشویق شوند و به میدان عمل پا بگذارند. زوگائف در نخستین روزهای انتخابات خسرواستار استعفای چرونومیردین، نخست‌وزیر شد. اما هنوز نشانه‌ای از این که بتواند کنترل کامل دوما را در دست بگیرد، پدید نیامده است. امروز جهان غرب او را نقطه‌ی

شروع قدرتمندی برای انتخابات ریاست جمهوری به حساب می‌آورد. گرچه تصمیم خود وی هنوز کاملاً مشخص نیست.

اما حزب کمونیست از مجموعه‌ای از نارسایی‌ها و فروپسنگی‌های درونی رنج می‌برد: گنج‌سری به جای برخورداری از یک استراتژی روشن و سنجیده و دامیانه، تاکتیک‌های به هم پیوسته و قابل اصلاح به اضافه‌ی عدم برخورداری از تجربه‌آموزی و سازمان‌دهی ابتکاری ویژه و یافتن تدابیر اقتصادی و سیاسی برای نجات ملی و برای بازپس‌اندازی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی با متحدان و بالاخره نداشتن دیپلماسی مستقل و مبرا از آسیب‌پذیری. چنین حزبی نمی‌تواند دست بالا چیزی را فراتر از آن مردم و به ویژه آن کارگرانی که از تمامی تمهیدهای سرمایه‌داری و اصلاحات بازارگرایی ناامید شده‌اند به خود بخواند. این حزب، یک نیروی توانمند و پایدار برای ایجاد یک ساختار نوین چپ مستقل و رو به رشد نیست. چپ در روسیه بدون به‌هم پیوستن سوسیالیزم و آزادی، بدون رشد دادن سطح مصرف توده‌ها، بدون کم کردن شکاف تکنولوژی تا حد لازم و بدون ایجاد فرهنگی بالنده در نسل‌هایی که انقلاب دیگری را، این بار شاداب و امیدبخش از طریق ساختن جامعه و برخوردار شدن فردی، تجربه می‌کنند، نخواهد توانست جامعه‌ای پویا، اما غیرسرمایه‌دارانه، حافظ ارزش‌های انسانی و زیست‌محیطی و برخوردار از رشد و عدالت اجتماعی بنا کند. این برنامه‌ها از سیاست‌های فعلی حزب کمونیست که فعلاً از فرصت‌ها بهره می‌گیرد به دور است. حزب کمونیست نیاز دارد سوسیالیست‌های دمکرات واقعی را به مثابه پشتوانه‌های قوی در جامعه‌ای ناپسته و متحول و آزاد که نسل‌ها خود سرنوشت خویش را تعیین می‌کنند بسازد. اما این، در دنیایی که به سرعت رو به توحش هرچه بیشتر نظامی و پلیسی سازمان‌یافته‌ی دولتی و گشایش دیوانه‌وار بازارها، سرکوب و سلطه‌ی فرهنگی و بی‌خویشی‌های نسل‌ها گذاشته و جنگ‌های ضدشورش و ضدانقلابی وحشیانه‌ای را ابتکار می‌کند، به تنهایی کار یک حزب سیاست‌کار نیست. اما یک حزب مدعی، می‌تواند در کنار تلاش برای ایجاد پایگاه‌های داخلی قوی، به انقلاب‌هایی و اقامت انقلابی بیندیشد و برای آن گام‌های سنجیده بردارد، با پشتوانه‌ای پویا و دمکراتیک که به‌روزی همگانی و قبول اصل نقد خویش را برای ساختن جامعه‌ای بهتر در دستور کار دارد. آیا حزب بازسازی شده‌ی کمونیست روسیه، همانست که باید باشد؟ واقعیت این است که با همه‌ی تطفه‌های دیکتاتوری و کارکردهای غیرسوسیالیستی که در بلشویک‌های متشکل، پس از جنگ‌های داخلی روسیه وجود داشت، کماکان در آن شکل، امیدهایی قوی‌تر نهفته بودند تا در دل حزب

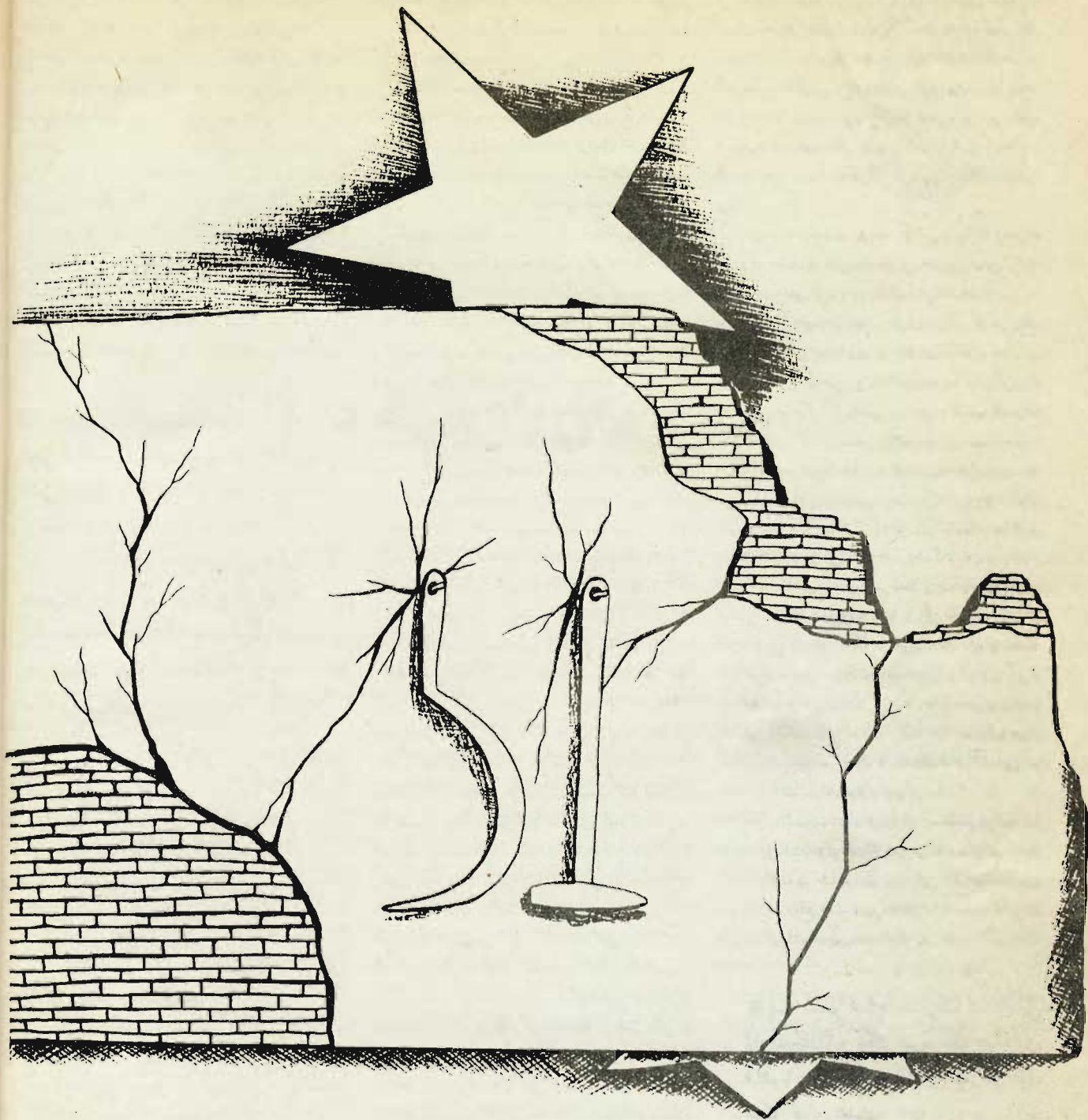
بازسازی شده‌ی فعلی. در آن زمان بلشویک‌ها به چیزی که، به موجب درک آن زمان به آن کمتر نیاز داشتند تا امروز، بیشتر پرداختند تا حزب کمونیست فعلی، که به موجب ضرورت‌های زمان به آن نیازی حیاتی دارد. و آن پیوند نیروهای گسترده‌ی رده‌های مردمی است با آگاهان و کارشناسان و روشنفکران، از طریق سازمان‌دهی پویا.

حزب کمونیست روسیه، گاهی خواب قدرت شوروی سابق را می‌بیند چنین حزبی نمی‌تواند بینش سیستمی نوین و دیالکتیک را در هم آمیزد. به این سبب از حیث تاکتیکی کاری می‌کند که در واقع پایه‌های اصلی استراتژی و مراد متشکله‌ی خون در جریان حزب را می‌سازد: ائتلاف با ملی‌گرایان معترض به حکومت فعلی به منظور کسب قدرت برای احیای شوروی. این کاریست درست خلاف حرکت بلشویک‌ها که از جریان‌هایی چون سوسیالیست‌های انقلابی، منشویک‌ها، روشنفکران چپ و نیروهای دمکراتیک دوری گزیدند. با این وصف کار امروز می‌تواند حتی یک گام به پس باشد: ائتلاف با نیروهای فرصت‌طلب راست‌گرای افراطی - و گاه مشکوک - که هرگز چیزی به نام قدرت‌یابی مردم، مقابله با جریان توحش و سلطه جهانی، تأمین عدالت اجتماعی و از این گونه مقوله‌ها را بر نمی‌تابد و تنها در جستجوی بسیج خلیقی «مست و مینگ»<sup>(۱)</sup> است تا به پیروزی بدون آگاهی دست یابد. چنان که انقلاب‌های آشنایی در دهه‌های هفتاد و هشتاد چنین کردند.

حزب کمونیست بدون ائتلاف نمی‌تواند به قدرت برسد؛ بدون قدرت نمی‌تواند پیش‌تاز بماند و بدون ماندن در صف اول رده‌آرایی احزاب سیاسی روسیه، در واقع زنده نمی‌ماند. اما درست نکته‌ی تعارض آمیز در همین جاست که این حزب اگر به آن

### ● به نظر می‌رسد یک اسرائیل (ارمنستان) و یک عربستان سعودی (آذربایجان) در منطقه‌ی قفقاز در حال شکل‌گیری است.

ائتلاف و سوسه‌انگیز و مؤثر هم دست بزند از حیث سیاسی می‌میرد. آن‌ها با این کار آماده‌ترین و آگاه‌ترین نیروهای اجتماعی را، حتا در صف لیبرال‌ها که می‌توانند به جای خود نیرویی برای ایجاد یک جامعه‌ی مدنی مستقل و قوی باشند، از دست می‌دهند. مهم‌تر، آن‌ها نه فقط جمعیت ۱۶۰ میلیون روس و اوکراین و کشورهای بالتیک را به تجزیه و ناامیدی می‌کشاند بلکه بیش از ۱۱۰ میلیون نفر از مردم آسیای مرکزی و قفقاز را که به حدود ۱۵ نوع ملیت و قومیت تقسیم شده‌اند، رو در روی حاکمان و بوروکراسی جدید قرار می‌دهند.



بربریت ضدشورش غرب بیایند و به هر خزه‌ای در هر کجای جهان پناه ببرند و یا بمیرند یا بسازند. آیا این سازمان‌دهی جدید، چیزی جز محکومیت مجدد تحزب کمونیستی از نوع مابعد نو استالینی نخواهد بود؟ پاسخ قطعاً مثبت است. به این ترتیب هشیاری احزاب چپ و دمکراتیک در روسیه امروز،

سایه می‌افکند، پایان می‌گیرد. آنگاه با باید مردم تحت ستم، از روس و غیرروس، با یکدیگر متحد شوند و سازمان‌دهی کنند و در مقابل گروه‌های حاکم و ارتش‌های آماده به وحشی‌گری پایان قرن بیستم (از نوعی که هاپزبام برابمان تشریح می‌کند) بایستند و سپس خود را در مقابل ماشین عظیم

ممکن است روس‌های عادی در این میان تا مدت‌ها تحت تأثیر نیروی جادویی برتری طلبی و ابرقدرتی ملی دجسار منابای سیاسی شوند و ملت‌های دیگر را محکوم به پیوستن به یک جامعه‌ی بزرگ ببینند، اما این شور بیمارگونه، آنجا که باز عقب‌ماندگی و کم‌مصرفی و توان‌تاریسم

نه تنها به آگاهی و آینده‌نگری بلکه هم‌چنین به شی مبتنی بر نقد گذشته و نقد خویشتن نیاز دارد و به شجاعت قبول اصل اراده و استقلال و آزادی مردم و خویشتن‌داری در برابر وسوسه‌ی قدرت به هر شکل ممکن.



در کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، خیلی زود نمارض و جنگ و عوارض عقب‌ماندگی بروز کردند. لازم به یادآوری می‌دانم که برخلاف نظریه مرکز - پیرامونی که به نادرست در مورد شوروی سابق به کار می‌رود<sup>(۳)</sup> در دوران حکومت شوروی، به رغم عقب‌ماندگی‌های جمهوری‌های آسیای مرکزی و قفقاز و به رغم بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌های کاملاً ناسازگار با آرمان رسمی اعلام شده از سوی سوسیالیسم واقعاً موجود شوروی، باز هم خالص انتقال ارزشی به زیان کشورهای یادشده نبود<sup>(۴)</sup> و زیر ساخت‌های عمده و اساسی در همین جمهوری‌ها بنا شدند. در آسیای مرکزی «کانال فرقوم» و زهکشی‌هایی برای گشودن آن به کشتزارهای بزرگ پنبه و گندم، کارخانه‌های پتروشیمی و نساجی، توسعه‌ی شهری و خانه‌سازی در کنار عقب‌ماندگی‌های عمومی وجود داشتند. اگر کنسروم «آپوک» توانسته است طرح بهره‌بردار نفتی موسوم به «زودرس» را براساس میدان نفتی باکو با هدف ۷۵۰ هزار بشکه در روز از فردای آغاز قرن جدید اعلام دارد و اگر رئیس‌جمهور آذربایجان، حیدر علی‌اف آن را بزرگ‌ترین پروژه قرن می‌نامد مطلقاً نمی‌توان همه‌ی برکت را - که نصیب سرمایه‌داری صنعتی غرب و پایگاه‌هایش می‌شود - به حساب دلارهای آمریکایی و پوند‌های انگلیسی و ۹ کشور دیگر عضو کنسرسیوم گذاشت. در واقع زمینه‌سازی‌ها و سرمایه‌گذاری‌های طولانی مدت اتحاد شوروی بود که توانست بخش اصلی این برکت را امروز تأمین کند.

در میان کشورهای تازه استقلال یافته، دو کشور گرجستان و قزاقستان وضع ویژه‌ای دارند. حدس می‌زنید که این وضع از وجود سلاح‌های اتمی انبار شده در این کشورها ناشی می‌شود. به عنوان مثال قزاقستان براساس یکی از بررسی‌های به عمل آمده<sup>(۵)</sup> پس از استقلال، مالک ۱۰۴ موشک بالستیک قاره‌پیما مجهز به حدود ۱۲۰۰ کلاهک هسته‌ای و ۴۰ هواپیمای بمب‌افکن سنگین از نوع تی‌بو - ۹۵ ام مجهز به ۲۲۰ موشک کروز بود که در پناه‌گاه‌های ایمنی گامتلو و جنگیزتوبا مستقر بودند. جدیداً از سری نورسلطان نظریات رئیس‌جمهور قزاقستان به اطلاع جامعه‌ی بین‌المللی رسیده است که قزاقستان به کشوری عاری از تسلیحات اتمی تبدیل شده است. رئیس‌جمهور در گزارش خود به پطرسین خالی، انتقال کلاهک‌های اتمی قاره‌پیما به

روسیه و نابودسازی کلاهک‌های ذخیره شده در مرکز زیرزمینی پالانتیسک را دست‌کم تا سال ۲۰۰۰ اعلام داشت (این آخری البته کمی مشکوک است). اما مسلم آن که نظریات تصمیم خود را برای آن که یک متحد گوش به فرمان اصلاح‌طلبان گروه یلتینسکی - یا هر حکومت محافظ‌کار دیگر - در روسیه باشد گرفته است. او گرچه مرد با قدرتی است، اما زیرک هم هست. او می‌داند که از کل جمعیت قزاقستان در حدود ۳۵ درصد روس هستند. وسوسه‌ی روس بودن قزاقستان حتماً سولژنیستین، این قه‌نویس را که غرب به دانایی و صلح‌طلبی و آزادی‌خواهی مشهورش کرد، به وسوسه آورد. نظریات در رقابتی پنهان با ازبکستان - و با اعلام ظاهری دوستی و روابط مودت‌آمیز - قصد دارد سرور و قدرت برتر آسیای مرکزی باشد. او با تسلط بر شرایط اجتماعی و کنترل و جهت‌یابی آرای مردم توانست با ۸۵ درصد آرا، خود را تا سال ۲۰۰۰ رئیس‌جمهور اعلام کند. او از واقعه‌ی آلمانا، یعنی اولین قیام مردم از زمان گورباچف بر علیه بوروکراسی و تسلط مسکو، درس‌های به‌درد روزگار بخوری گرفته است. قیامی که در آن امکان برقراری یک حکومت مردمی و حتماً متمایل به ادغام با اتحاد با چین نشانه‌های خود را بروز داد. برای حکومتی به رهبری شخصی چون نظریات، حرف‌های زیادی وجود دارد و آن این که قزاق‌ها ممکن است خیلی زود سر به شورش بردارند. حتماً آمریکا نیز از این رئیس‌جمهور نسبتاً نافرمان‌چندان خشنود نیست. این به معنای آنست که وی تصمیم

### ● واکنش در برابر ناتوانی و بی‌ثمری حکومت‌های برژنفی - پرسترویکایی - لیبرالی فقط می‌تواند جنبه‌ی تاکتیکی داشته باشد، نه استراتژیک.

ندارد از ترس هم مرزی با روسیه، وجود روس‌های قزاقستان، خطر چین و نفوذ تاریخی روسیه و به خاطر تبدیل به قدرت برتر شدن، دست به ارتباط مستقیم بیش از اندازه با غرب بزند. همه‌چیز با اجازه‌ی روسیه. حتماً اگر قرار باشد از نیروی اتمی نیز استفاده‌هایی به عمل آورد. اما در این‌جا نکته‌ی ظریفی نهفته است. قزاقستان اول باید بر سر مکانی که می‌باید بمباران شود به نتیجه برسد، کجاست این مکان؟ روسیه؟ ایران؟ همسایگان؟ یا چین؟ در هر حال بمب اتمی مناسبت ندارد. تا آن‌جا که به روسیه و چین مربوط می‌شود زور نظامی و اتمی و فنی قزاقستان کارآمد نمی‌آید؛ به ویژه وقتی نیروی زمینی و هوایی این کشور به درد هیچ نوع نفوذ و بهره‌برداری بعد از بمباران اتمی نمی‌خورد. در مورد همسایگان، یا کشورهای منطقه نیز اساساً مسئله‌ای در حد

درگیری برای نابود کردن طرف که نابود شدنی هم نیست، پیش نمی‌آید. به ویژه آن که تهدید متقابل اتمی از جای دیگر حتماً به کار خواهد افتاد. اما هیچ‌کس تأکید نمی‌کند که درگیری نظامی بیشتر در منطقه، به خاطر نفوذ و نفاق‌افکنی و سودجویی قدرت‌ها احتمال خیلی کمی دارد. رقابت با ازبکستان به هر حال، برای تبدیل شدن به قدرت منطقه‌ای، از طریق تهدید اتمی میسر نبوده است. با این وصف، قزاقستان به پایگاهی برای آمریکا به منظور تهدید چین تبدیل نشد. قدرت شخصی نظریات، زمینه‌های احتمالاً موجود اتمی، احتمال چرخش به سمت چین، چه از سوی بخش‌هایی از بدنه‌ی دولت و چه از سوی جریان‌های مستقل، و بالاخره تمایل به همبستگی با روسیه، غرب را تا حد زیادی از قزاقستان ناامید کرده است. با این حال، به نظر نمی‌رسد که دستگاه دولت فعلی قزاقستان بخواهد به طور کامل راه را برای تشکیل یک جامعه‌ی سوسیالیستی یا سوسیال دمکرات و مستقل و جدا از تأثیر اصلاح‌طلبان باز کند. پیروزی نسبی جریان چپ در ازبکستان، دولت قزاق‌ها را بیشتر و بیشتر به سمت اصلاح‌طلبی، ملی‌گرایی و وحدت با روسیه کشانده و می‌کشاند.

در جنگ ارمنستان و آذربایجان که هنوز به اشغال ۲۰ درصد از خاک آذربایجان توسط ارمنستان شد - در حالی که منطقه مورد منازعه، قره‌باغ کوهستانی، فقط ۶٪ از مساحت مزبور را تشکیل می‌داد - روسیه به حمایت از ارمنستان از راه‌های مختلف وارد عمل شد. گرایش بسیار غرب‌گرا و پان‌ترکیسم بی‌اثر و توخالی دولت قبلی (ابوالفضل ایلچی‌بیگ) و شکست او در برابر ارمنستان بهانه‌ای برای ملی‌گرایان آذری فراهم آورد تا برای بر سر قدرت آوردن حیدر علی‌اف، مردی که گورباچف او را به خاطر زیاده‌روی در لیبرالیزه کردن دولت شوروی کنار گذاشته بود، وارد عمل شوند. نیروهای کارگری چپ و دمکرات‌های آذربایجان در این شخص هنوز امیدهایی می‌دیدند. او با به قدرت رسیدن قبل از حل مسئله‌ی قره‌باغ توانست قرارداد نفتی قرن را به نفع کنسرسیوم تحت رهبری آمریکا منعقد کند؛ به نظر می‌رسد یک اسرائیلی (ارمنستان) و یک عربستان سعودی (آذربایجان) در منطقه‌ی قفقاز در حال شکل‌گیری است. حیدر علی‌اف هم چندان متفاوتی با ایلچی‌بیگ از خورد نشان نداد، به استثنای این که وی مرد سیاست‌دیده و زیرکی است و حالا هم در حال رفع خطر یک کودتاست از نوعی که خورد و سرهنگ کرد قزاقش پروژه‌مندانه انجام دادند. کنار گذاشتن ایران از کنسرسیوم و تحمیل مسیر خط لوله به سمت بندر میحان در ترکیه، آذربایجان را هرچه بیشتر به یک محفل سرمایه‌گذاری اقتصادی و نسقطه‌ی توجه غرب تبدیل می‌کند. مسائلی گسرسرستانه، همچون قره‌باغ همه می‌توانند

فرصت‌هایی گران‌بها برای کمپانی‌های نفتی در بهره‌برداری مطمئن از منابع آذربایجان فراهم آورند. اما همه‌ی این مسائل قاعدتاً در سرزمین‌های مورد بحث ما، باید به نوبه‌ی خود بتواند وحدتی عمیق و قلبی در میان نیروهای آزادی‌خواه، ترقی‌خواه و عدالت‌خواه منطقه فراهم آورد.

جنگ در قفقاز با به ابعاد خطرناکی می‌گذارد. تمهید حیدر علی‌اف در غیرمذهبی کردن دولت آذربایجان در واقع بیشتر از آن که حرکت به سوی رشد مادی و فنی و یا آزادی‌های فردی و اجتماعی باشد، سرآغازی بود برای نشان دادن حسن‌نیت به ارمنه‌ی آذربایجان، به ارمنستان و برای ارایه‌ی چراغ‌سبزی به دولت‌های غربی و صاحبان سهام کنسرسیوم. بعضی‌ها می‌گویند حکومت‌هایی از این نوع ترجیح می‌دهند مخالفان خود - دموکرات‌ها و چپ‌های مخالف با اصلاح‌طلبی جاری - را با ایجاد بهترین شرایط اجتماعی نابود کنند.

مستأسفانه نشانه‌های زیادی از این که روشنفکران، مردم آگاه و جنبش‌های مردمی در سراسر قفقاز به درک متقابل منافع و احترام یکدیگر نایل آمده باشند در دست نیست. کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها در این کشورها مطلقاً در حال پیش‌روی نیستند، اقلیت‌گرایی و تعصب قومی رو به گسترش است و از سوی حاکمان اصلاح‌طلب روس همه جا دامن زده می‌شود. باین وصف، نشانه‌های دیگری هم در دست است که از پایداری سنت‌های ترقی‌خواهی و استقلال و مردم‌گرایی فلسفی و عملی، به ویژه در آذربایجان و تا حدی در گرجستان، حکایت می‌کنند. شاید مقابله به مثل خودبه‌خودی مردم در لهستان و روسیه و اکراین و مجارستان و ازبکستان در مقابل حکومت‌های فاسد، ناتوان و فرقه‌باز که منجر به قدرت‌یابی نسبی کمونیست‌ها شد، بتواند

## ● فروپاشی شوروی را با دیدگاه کارکرد یک سیستم جهانی می‌توان توضیح داد.

بر این مردم نیز تأثیر بگذارد و آن‌ها را به حرکت وادارد. اما خطاست اگر فکر کنیم نیروهای چپ و دموکرات تنها در مقابل ناتوانی و بی‌ثباتی حکومت اصلاح‌طلبان و گروه‌های برژنزی - پروستریوکایی - نولیبرالی می‌توانند و باید گام به جلو بگذارند. در واقع این ناتوانی‌ها می‌توانند تنها ارزش تاکتیکی داشته باشند. ولی اگر به مثابه یک راهبرد و سیاست راهبردی برآمده شوند، نتیجه‌ای جز گشتائیدن رهبران کمونیست به دور تازه‌ای از بازی میثاقی و دوستی و فریب‌طلبی، به جای بهره‌جویی از آزادی‌ها برای آزادی‌های بیشتر و برای عدالت،

نخواهد داشت.

اتحاد میان نیروهای مترقی در آسیای مرکزی و قفقاز و روسیه و کشورهای حوزه‌ی بالتیک نمی‌تواند در راستای تحقق آرزوهای نوزاریستی یا نواستالینیستی شکل بگیرد. ماهیت این مناطق با یکدیگر متفاوت‌اند. فرهنگ و مذهب در این کشورها با قدرت عجیبی ایفای نقش می‌کنند. تنها همسویی‌های اقتصادی و محیطی و برخوردارداری‌ها از امکانات توسعه‌ی اجتماعی و فرهنگی است که می‌تواند ملت‌ها را به یکدیگر نزدیک کند و آن نیز راه دشواری را در پیش دارد، ولی نه راهیست بی‌آغاز و پایان و نه خالی از تجربه‌ها و راه‌نماها و منزلگاه‌ها. بی‌تردید، مشارکت نیروهای مترقی در دولت‌هایی که دارای سوگیری کافی استقلال‌طلبانه و دموکراتیک هستند و تلاش برای نشان دادن نقش حضور غارتگرانه و جنگ‌افروزان‌های سرمایه‌های امپریالیستی، بدون نظارت دولت‌های ملی و مردم‌گرا، سرنوشته غم‌انگیزی را برای ملت‌ها رقم می‌زند. سال‌های تجربه‌ی پیروزی لغ و السا و رکود و فقر و عقب‌ماندگی توده‌ها ناشی از این پیروزی، تحقیر ملت روس و از دست رفتن شدید امکانات رشد صنعتی و پس‌روی بی‌وقفه‌ی اقتصاد، حضور اقتصاد ریشه‌دار مافیایی در تمامی آسیای مرکزی و قفقاز (شاید تا حدی به استثنای ترکمنستان) جنگ‌های داخلی - و مثلاً بهانه‌جویی‌ها علیه حکومت تاجیکستان - نشان داده‌اند که این واقعیت دارد که فروپاشی شوروی را با دیدگاه کارکرد یک سیستم جهانی می‌توان توضیح داد: درست است که عوامل اصلی درونی برای اثرگذاری تخریبی کامل یک زلزله با درجه ریشتر نه‌چندان بالا آماده بود؛ اما بحران در شوروی در عین حال بیانگر بحران در جهان سرمایه‌داری غرب است که در جستجوی گسترش بازارها به تخریبی کمک کرد که اکنون جز فراخواندن غارتگران و سودجویان کاری از او برنمی‌آید. اکنون نوبت بهره‌برداری از خرابه‌ها، از زیر دریای خزر، از سیبری و از بازارهای سراسر آسیای مرکزی و غربی و اروپای شرقی رسیده است؛ نه نوبت یک طرح مارشال نو بر صفحه‌ی گسترده شوروی سابق. چنین است، زیرا سرمایه‌داری پیشرفته جهانی، خود، در بدترین شرایط بحران به‌سر می‌برد.

\* \* \*

تمایلات ضد و نقیض در میان نخبگان روسیه زیاد است. روزنامه‌نگار فعال و اعتباریافته‌ای به نام شش‌هجو چسپخین (که در سال‌های اخیر برای هفته‌نامه‌ی لیتراتورنا با گازتا) می‌نوشته و بیشتر وقت خود را از زمان اصلاحات گورباچف صرف مبارزه با فساد و در سال‌های اخیر مبارزه با مافیایی

روسی می‌کند، پس از به توپ بستن دوما توسط نیروهای یلتسین، خود را سخت از این رفتار برآشفته نشان داد. او که در زمان گورباچف عضو کنگره‌ی ۲۲۵۰ نفری نمایندگان خلق‌ها بود، پس از آن که کنگره تعطیل شد، قسم خورد که دیگر هرگز برای چنین امری اقدام نمی‌کند. برای مدت چهار سال به همان روزنامه‌نگاری علیه بدی‌ها و فساد و مسافیا اقدام کرد. اما بالاخره وقتی اقتصاددان اصلاح‌گرا گورگوری یاولنیکسی از وی خواست کاندیدا شود، او پذیرفت؛ زیرا فکر می‌کرد افکار عمومی در روسیه به هیچ‌گرفته می‌شود و او، خسته

## ● حال وقت دورانداختن مهرهای سوخته و قدرت‌طلب چون یلتسین است که نتوانسته کمونیست‌ها را از صحنه‌ی تاریخ باز بشوید.

از نوشتن‌های مکرر، باید کاری برای مردم بکند. این شخصیت محبوب لیبرال‌های غرب که مجله‌ی تایم صفحه‌ای مخصوص را به او اختصاص داده است، البته سرگند خود را با اصرار یکی از اعضای رهبری اقتصادی جناح اصلاح‌طلب - یلتسین - می‌شکند، بی‌آن که لحظه‌ای تردید کند که چه کسانی به جز همین نوع اقتصاددانان مستول فقر و پس‌روی و یا مستول نادیده انگاشتن افکار عمومی و اخلال در انتخابات و به توپ بستن مجلس برده‌اند. او اصلاً نمی‌پرسد سررشته‌ی اقتصاد مافیایی و گروه‌های تبهکار رسمی و غیررسمی در کجاست. همه می‌دانند که دستگاه حکومتی یلتسین بزرگ‌ترین رواج‌دهنده‌ی فساد است؛ زیرا خودشان بسا بستگان‌شان بخش اعظم دارایی ملی را تحت عنوان خصوصی‌سازی برای خود برداشتند. وقتی او با هم گروه‌های خود از حزب لیبرال به رهبری یابلوکو (۴۶ نفری و چهارمین گروه پارلمانی) به دوما رفتند و وقتی حزب کمونیست برای به‌دست آوردن مقام سخن‌گویی مجلس در اولین تلاش خود ۱۰ رأی کم آورد، کمونیست‌ها به یابلوکو و از جمله روزنامه‌نگار کم‌فایده‌ای چون شچکو چپخین روی آوردند. یابلوکو زیر فشار شدید حزب «خانه‌ی ما روسیه» و جناح ژیرینوفسکی قرار داشت تا مبادا به کمونیست‌ها رأی بدهد و رأی هم نداد. در دور دوم نیز کمونیست‌ها شکست خوردند. اما آن‌ها بالاخره در دور سوم برنده شدند. وقتی یلتسین نگرانی خود را از این متحدین طبیعی تذهیب‌کار و منتقد و تعادل‌بخش اعلام داشت. آن‌ها اعلام کردند که واقعیت ندارد که آن‌ها با کمونیست‌ها متحد شده‌اند، زیرا ایشان خود تقریباً از همان روزهای نخست پارلمان می‌توانستند از نیروی کاپی برخوردار شوند. حال آقای شچکو چپخین خود را

روپایی در لانه‌ی مرغ‌ها تصور می‌کند و به هر ترتیب به کمیسیون اطلاعات دوما راه یافته است تا ظاهراً عوامل فساد و بی‌نظمی (و البته نفع چه کسی؟ و تا چه حد ریشه‌ای؟) حل کند. اما بعضی‌ها به حضور چنین شخصیت‌های خشنا ولی در عمل متحد جناح‌های راست و سرسختانه طرفدار آمریکا مشکوک هستند؛ به خصوص وقتی ایشان در کمیسیون اطلاعات دوما حضور دارند و با اتخاذ رویه‌هایی که از ایشان چهره‌هایی محبوب می‌سازد چوب لای چرخ طرفداران حل ریشه‌ای مسایل اجتماعی می‌گذارند، ولی او دربارهی زیرینوفسکی فقط می‌گوید: «او سروصدایی است که زمینه را برای بحث ناآرام می‌کند». او هم چنین گفته است اگر حمله‌ی دیگری به پارلمان صورت گیرد فقط نقش یک روزنامه‌نگار ناظر و بی‌طرف را ایفا خواهد کرد.<sup>(۷)</sup> حال خیلی چیزها از ادعای قیام او به نفع افکار عمومی، مبارزه با فساد، عضویت در کمیسیون اطلاعات و احتمال به توبستنی دیگر توسط اصلاح‌طلبان وابسته و چشم‌به‌راه سرمایه‌های خارجی دستگیرمان می‌شود.

\*\*\*

مایکل مندل باثوم (استاد دانشگاه جان هاپکینز در واشنگتن) می‌نویسد دو روش اصلی ما در روسیه در سال ۱۹۹۳ یعنی تلاش برای ایجاد اقتصاد بازار در این کشور و برای سرپا نگه داشتن بلتسین به هر قیمت، به درد همان سال ۹۳ می‌خورد (که به نادرست آن را اصلاحات می‌نامیدیم). برای سال ۹۶ باید آن سیاست را به دور انداخت. مندل باثوم با اشاره به سخن‌گوی وزارت خارجه‌ی آمریکا، می‌گوید این که بلتسین، معاون نخست‌وزیر آقای آنا تولی چوبای را کنار گذاشت و حال آن که او تنها کسی بود که بلتسین را در راه اصلاحات مورد نظر ما می‌باید (راستی او کارگزار که با کجا بود؟) نشان می‌دهد که بلتسین در انتخابات زوئن راه خود را خواهد پیمود، نه راه ما را. شاید عوض کردن وزیر خارجه نیز هشدار دیگری برای آمریکایی‌ها بوده است. به هر حال سرنوشت تراژیک بلتسین فقط از چهره‌ی آزادی‌کشی و پارلمان‌سوزی و الکلیسم و نابود کردن ارزش‌های ملی و حذف دستاوردهای اقتصادی و نابودی عدالت اجتماعی و اشاعه‌ی فساد و ارتشا و گسترش اقتصاد مافیایی بیرون نمی‌آید؛ بلکه از این‌جا رانندگی و از آن‌جا ماندگی این شخصیت جنبه‌ی دیگری از این تراژدی است. شخصی که به واقع تعبیر کابوس لنین بود که در بستر مرگ چیزی را پیش‌بینی می‌کرد چون یک بوروکراسی ظالم و دورو که «کمیته‌ی مرکزی حزب را تهدید می‌کند». مفسر یاد شده با ابراز لطف تمصب‌آمیز به سیاست خارجی آمریکا در مورد روسیه می‌گوید

این موردی استثنایی است که وزارت خارجه‌ی ما اقدام به دخالت در تعیین اعضای کابینه یک کشور می‌کند! و می‌گوید به همین جهت است که ملی‌گرایان افراطی تا حد انفجار به بدبینی رسیده‌اند. البته او نمی‌گوید که خواص بازارسازانه‌ی این افراطی‌ها در چیست و خودشان محصول کدام نوع مداخله (لاید باز هم استثنایی) هستند. به هر تقدیر، مفسر مایکل مندل باثوم می‌گوید سیاست اقتصادی چوبای یعنی کنترل غرضه‌ی پول، حذف سوبسیدها (یارانه‌ها، اگر این واژه را قبول داریم) از صنایع و سرمایه‌گذاری‌های ناکارآمد و ادامه‌ی جریان انتقال دارایی‌های تحت مالکیت دولت به بخش خصوصی نادرست نبوده، برای ادامه‌ی حیات اقتصاد روسیه ضروری هم هست، وگرنه کشور روسیه از هم می‌پاشد (منظور او چیست؟ یعنی این که کمونیست‌ها به قدرت می‌رسند؟ یا منافع سرمایه‌گذاری آمریکا به مخاطره می‌افتد؟) به گمان او صندوق بین‌المللی پول که چند میلیارد دلار به روسیه وام داده است، این پیام را به روسیه رسانده که اگر برابر برنامه حرکت نکنند دیگر از وام و یاری خبری نیست و البته انتظار داشت که چنین پیامی از سوی آمریکا نیز تکرار شود. البته او به مسایل اساسی زیر نمی‌پردازد:

- اتخاذ سیاست‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول چه نتایج مصیبت‌باری به بار آورده است.

- مگر ایالات متحده و صندوق و بانک نسبت به نیازهای روسیه چه یاری مؤثری رسانده‌اند که دائماً بیش از حد به رخ کشیده می‌شود.

- مشاور اقتصادی بلتسین یعنی پروفوسور هاگز از هاروارد (که البته می‌تواند مظهر سیاست‌های راست‌افراطی جدید پیشنهادی برای روسیه، در دستگاه بلتسین باشد) چگونه توانسته است برتر از هر نیروی نظامی و مداخله‌ی امنیتی روسیه را از پای درآورد.

- پروفوسور مندل باثوم می‌گوید که سیاست‌های مناسب برای سال ۹۳ یعنی تعقیب هدف ادغام یک روسیه‌ی خوشبخت و صلح‌آمیز و دمکراتیک در جامعه‌ی بین‌المللی، برای سال ۹۶ مناسب نیست. او باز می‌افزاید حال که کمونیست‌ها به سمت قدرت پیش می‌روند سیاست سابق آمریکا احمقانه است. او نمی‌گوید، اما از فحوا‌ی کلامش به خوبی درمی‌یابیم، که حال وقت مقابله با کمونیست‌ها با هر تمهید مناسب سیاسی یا امنیتی یا نظامی، وقت مداخله، وقت جسانداختن اجباری سیاست راست‌افراطی آمریکا - بانک - صندوق، وقت دورانداختن مهره‌های سوخته و قدرت‌طلب چون بلتسین است که نتوانسته کمونیست‌ها را از صحنه‌ی تاریخ باز بشوید، بلکه حالا خود تحت تأثیر آن‌ها و یار نیروهای «به ظاهر یا به واقع» ضدآمریکایی

است.

\*\*\*

به این ترتیب به نظر نمی‌رسد برای پیروزی، نیرویی قوی‌تر از این تمهیدات بتواند به کار بیفتد: جلب حمایت گسترده‌ی مردم به ویژه کارگران و دهقانان و روشنفکران، و دیوانیان عادی، ایجاد یک فضا و جامعه‌ی واقعاً دمکراتیک در روسیه و کمک به ایجاد آن در سرزمین‌های همسایه و هم‌پیمان، برقراری وحدت غیر زورمدارانه و یا ایجاد زمینه‌های همکاری مؤثر و هم‌پویای اقتصادی در منطقه، یافتن استراتژی آشتی سوسیالیسم و آزادی، جلب حمایت قومیت‌ها و فرهنگ‌ها و نجات آن‌ها از توطئه‌های غرب و بازسازی گام‌به‌گام صنایع، از جهت رشد فن‌شناسی و گسترش صنایع مصرفی به جای قرار گرفتن در مدار مسابقه‌ی تسلیحاتی ابلهانه و خانمان‌برانداز، بازسازی تعاونی‌های کشاورزی برای نجات کشاورزی در هم‌گیخته از بی‌سروسامانی و تأمین داخلی مواد غذایی و بالاخره، در انزوا قرار دادن و افشای آمریکا و اروپای غربی که تا دندان مسلح به سلاح‌های اتمی هستند و معلوم نیست، دیگر برای چه و در مقابل چه کسی هرچه بیشتر به سلاح‌های تخریبی و کشتار جمعی و به دامن زدن به خشونت فرهنگی درونی و بیرونی متمایل شده‌اند.

در مقابل، فرار از دمکراسی و پاییدن فرصت‌ها برای پریدن بر مسند قدرت همان قدر برای سوسیالیست‌ها شکست‌خوردنی و از حیث تاریخ دور انداختنی است که دل دادن به بازی بی‌فایده‌ی دمکراسی حرف‌افانه و اشغال نوبتی کرسی‌هایی، که جز رسوایی و بی‌ثمر ماندن در مقابل مردم ارزشی ندارد. □

پانویشت‌ها:

- ۱- تایم، ۲۲ ژانویه ۱۹۹۶.
- ۲- برگرفته از شعری از احمد شاملو
- ۳- مثلاً در کتاب: الهی کولایی، اتحاد شوروی از تکوین تا فروپاشی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه ۱۳۷۲.
- ۴- ر.ک. فریبرز رئیس دانا، رشد انکلیب، اتحادیه‌ی اقتصاد و خط‌مشی حمل و نقل: ایران و کشورهای آسیای مرکزی، سمینار منابع و ظرفیت‌های آسیای مرکزی و قفقاز، انتشارات مرکز مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز (تهران) - ۱۳۷۴.
- ۴- ر.ک. مأخذ قبلی.
- ۵- سمیده لطفیان، سمینار امنیت و سیاست خارجی در آسیای مرکزی و قفقاز، همان‌جا.
- ۶- تایم، ۱۱ فوریه ۱۹۹۶.
- ۷- به نقل از تایم، همان‌جا.
- ۸- به نقل از تایم، همان‌جا.